

بررسی تطبیقی مرفوعات در زبان عربی و تفاوت آن با زبان فارسی

زهره عباس زاده^۱، غلام عباس ذاکری^۲، فروزان حق شناس گنجابی^۳

۱. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد سیرجان، دانشگاه آزاد اسلامی، سیرجان، ایران.

* ایمیل نویسنده مسئول: Gholamabbaszakery@iau.ac.ir

چکیده

زبان‌های زنده دنیا دستور و قواعد خاص خود را دارند و بسته به ریشه و اصل آن‌ها عموماً وجه مشترک نیز دارند و در همین راستا، وجوه تشابه زیادی بین زبان عربی و زبان فارسی وجود دارد که اما در برخی موارد متفاوت هستند. این تشابه و تفاوت‌ها علاوه بر بخش واژگان در حوزه نحوی به ویژه در مرفوعات نیز قابل مشاهده است که بر همین اساس تحقیق حاضر به بررسی تطبیقی مرفوعات در دو زبان فارسی و عربی پرداخته شده است. نتایج این بررسی که به روش توصیفی-تحلیلی انجام پذیرفته است، نشان داد که بررسی مرفوعات در عربی و فارسی به ما کمک می‌کند تا بفهمیم که چرا فارسی نیازی به اعراب ندارد، درحالی‌که در عربی این سیستم برای حفظ ساختار دستوری ضروری است. اعراب در عربی روشی برای نشان دادن نقش نحوی واژه‌ها در جمله است اما در زبان فارسی، ترتیب کلمات اهمیت بیشتری دارد و در زبان فارسی برخلاف عربی، نقش‌های نحوی کلمات از طریق تغییرات آوایی در انتهای آن‌ها مشخص نمی‌شود.

کلیدواژگان: زبان فارسی، زبان عربی، علم نحو، مرفوعات



شیوه استناددهی: عباس زاده، زهره، ذاکری، غلام عباس. و حق شناس گنجابی، فروزان. (۱۴۰۴). بررسی تطبیقی مرفوعات در زبان عربی و تفاوت آن با زبان فارسی. گنجینه زبان و ادبیات فارسی، ۳(۳)، ۱-۲۲.

© ۱۴۰۴ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۲۰ خرداد ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۲۲ شهریور ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۲۹ شهریور ۱۴۰۴

تاریخ چاپ: ۳۰ مهر ۱۴۰۴

The Treasury of Persian Language and Literature

Comparative Study of the Marfū'āt in Arabic and Their Differences with Persian

Zahra Abbaszadeh¹, Gholam Abbas Zakeri^{1*}, Forozan Haghshenas Getabi¹

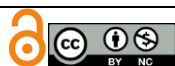
1. Department of Persian Language and Literature, Si.C., Islamic Azad University, Sirjan, Iran.

*Corresponding Author's Email: Gholamabbaszakery@iau.ac.ir

Abstract

The world's living languages possess their own particular grammatical rules and systems, and depending on their origins and roots, they generally share certain commonalities. In this regard, there are numerous similarities between Arabic and Persian, although in some cases they diverge. These similarities and differences, in addition to the lexical level, are also evident in the syntactic domain, particularly in relation to the marfū'āt. Accordingly, the present study conducts a comparative investigation of the marfū'āt in Persian and Arabic. The findings of this descriptive-analytical study indicate that examining the marfū'āt in Arabic and Persian helps us understand why Persian has no need for i'rāb (case inflection), whereas in Arabic this system is essential for maintaining grammatical structure. I'rāb in Arabic serves as a method for indicating the syntactic role of words within a sentence, while in Persian word order holds greater importance. Unlike Arabic, in Persian the syntactic functions of words are not expressed through phonological alternations at the end of words.

Keywords: *Persian language, Arabic language, syntax, marfū'āt*



How to cite: Abbaszadeh, Z., Zakeri, G. A., & Haghshenas Getabi, F. (2025). Comparative Study of the Marfū'āt in Arabic and Their Differences with Persian. *The Treasury of Persian Language and Literature*, 3(3), 1-22.

© 2025 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 10 June 2025

Revise Date: 13 September 2025

Accept Date: 20 September 2025

Publish Date: 22 October 2025

مقدمه

تأثیر و تأثر زبان‌ها از یکدیگر امری بدیهی است، روابط تاریخی و تسلط سیاسی و فکری ملت‌ها سهم تأثیر و تأثر زبانی را بیشتر می‌کند. زبان عربی و فارسی در طول دوران‌های تاریخی به علت ارتباط مستمر ایرانی‌ها و عرب‌ها، تعامل بسیار نزدیکی داشته‌اند و در این مسیر، تأثیر و تأثر دو زبان مشهود است. در دوره پیش از اسلام، تأثیر زبان فارسی بر عربی و در دوره بعد از اسلام، تأثر زبان فارسی از عربی نمونه‌ای از همین مناسبات است. اگرچه بیشترین نمود تأثیر زبان عربی بر زبان فارسی در حوزه واژگان است اما این تأثیر در حوزه نحو و یا دستور زبان از جمله مرفوعات نیز رخ داده است (1). بر همین اساس در این پژوهش به طور اخص، به دنبال بررسی مرفوعات در دو زبان عربی و فارسی می‌باشیم. کلمه مرفوع، اسم یا فعلی است که اعراب رفع دارد و منظور از اعراب تغییر پایان کلمه است لفظاً یا تقدیراً با تغییر نقش دستوری آن در جمله (2). رفع اسم، حالتی در اسم است که علامت رفع را می‌پذیرد. رفع در علم نحو، حالت طبیعی کلمه‌ای است که از عوامل لفظی اسناد، عاری باشد: الحق. رفع یا ظاهر است یا مقدر و یا اختصاص به محل دارد (= محلی است). علامت رفع در آخر اسم مرفوع می‌آید و اعراب اسم مرفوع یا با حرکت است و یا با حروف: با ضمه در اسم مفرد المَنزُولُ، و در جمع مُكْسَرٌ رُسُلٌ و در جمع مؤنث سالم: جَمِيلاتٌ. با «الف» در مثنی رَجُلانِ. با «واو» در اسماء خمسه: أبُو؛ و در جمع مذکر سالم: مُرْسَلُونَ. اسم در موارد فاعل: جاءَ التِّلْمِیذُ. نایب فاعل: کُتِبَت رِسالَةُ. مبتدا و خبر: الطَّقْسُ جَمیلٌ. اسم افعال ناقصه: کانَ، صارَ أَصْبَحَ، أَمْسَى، أَضْحَى، ضَلَّ، بات و... مرفوع است. از طرفی افعال مقاربه در زبان عربی به دسته‌ای از افعال ناقصه گفته می‌شود که معنای قریب‌الوقوع بودن یک فعل یا نزدیک شدن آن به وقوع را می‌رسانند. این افعال از نظر ساختار شبیه به افعال ناقصه (مانند «کان» و «صار») هستند و اسمشان مرفوع و خبرشان منصوب می‌آید. در زبان فارسی نیز،

اصطلاح مرفوعات به مواردی اطلاق می‌شود که در حالت «رفع» قرار دارند؛ این حالت همانطور که بیان شد در دستور زبان عربی برای اسم‌ها به کار می‌رود و شامل نقش‌هایی مانند فاعل، نایب فاعل، مبتدا، خبر و ... می‌باشد. نظر به قرابت خاصی که میان قواعد زبان فارسی با نحو عربی بدون در نظر گرفتن علل آن وجود دارد و با توجه به اهمیت پژوهش‌های مبتنی بر مقایسه زبان‌های مختلف به ویژه دستور زبان فارسی و نحو عربی در این پژوهش هدف، بررسی تطبیقی مرفوعات در زبان عربی و تفاوت آن با زبان فارسی است که به طور اخص به دنبال بررسی تشابه و افتراق مرفوعات در دو زبان فارسی و عربی می‌باشیم.

مبتدا و خبر

یکی از مهم‌ترین مباحث در نحو زبان عربی جمله اسمیه است. جمله اسمیه جمله‌ای است که با اسم آغاز می‌شود و معمولاً از دو بخش اصلی تشکیل می‌شود: مبتدا (المبتدأ): اسمی که حکم یا خبری درباره آن داده می‌شود. خبر (الخبر): اطلاعات یا وصفی که درباره مبتدا ارائه می‌شود. به طور کلی، مبتدا اسمی است که در ابتدای جمله اسمیه قرار می‌گیرد و معمولاً نیاز به خبری دارد که معنای آن را کامل کند. مبتدا همیشه مرفوع است. به عنوان مثال: المَعْلَمُ مُجْتَهِدٌ. (معلم سخت‌کوش است). مبتدا به دو دسته کلی تقسیم می‌شود: نخست مبتدای صریح (المبتدأ الصریح): مبتدایی که اسم واضح و مستقل است. الطَّالِبُ مُجْتَهِدٌ. (دانش‌آموز سخت‌کوش است). و دوم مبتدای مؤوَل (المبتدأ المؤوَل): جمله‌ای که معنای آن مانند اسم عمل می‌کند. أَنْ تَجْتَهِدَ خَيْرٌ لَكَ. (اینکه تلاش کنی، برای تو بهتر است. جمله‌ی "أَنْ تَجْتَهِدَ" تأویل به مصدر شده و به عنوان مبتدا به کار رفته است. از سوی دیگر خبر بخشی از جمله اسمیه است که معنای مبتدا را تکمیل می‌کند و درباره آن اطلاعاتی ارائه می‌دهد. خبر نیز همیشه مرفوع است. به عنوان مثال: البستانُ جمیلٌ. (باغ زیبا است). یا القمرُ مَضیٌّ. (ماه درخشان است). خبر به سه دسته اصلی تقسیم می‌شود: خبر مفرد

(الخبر المفرد): خبری که یک کلمه باشد و نیاز به متمم یا توضیح بیشتری نداشته باشد مانند: الولدُ نشیطٌ. (پسر فعال است.) خبر جمله (الخبر الجملة) خبری که خود یک جمله فعلیه یا اسمیه باشد و مبتدا را توصیف کند. به عنوان مثال: الكتابُ معلوماً قیمةً. (کتاب، اطلاعاتش ارزشمند است). در زبان عربی، مبتدا و خبر از نظر جنس، عدد و اعراب با یکدیگر مطابقت دارند. تطابق از نظر جنس: اگر مبتدا مذکر باشد، خبر نیز مذکر خواهد بود. اگر مبتدا مؤنث باشد، خبر نیز مؤنث خواهد بود. الولدُ مجتهدٌ. (پسر سخت‌کوش است.); البنْتُ مجتهدَةٌ. (دختر سخت‌کوش است.). تطابق از نظر عدد: اگر مبتدا مفرد باشد، خبر نیز مفرد خواهد بود. اگر مبتدا مثنی باشد، خبر نیز به صورت مثنی خواهد آمد. اگر مبتدا جمع باشد، خبر نیز به صورت جمع خواهد آمد. الرجلُ کریمٌ. (مرد سخاوتمند است.); الرجالُ کریمان. (دو مرد سخاوتمند هستند.); الرجالُ کرماء. (مردان سخاوتمند هستند).

آنچه در نحو عربی مبتدا است بیشتر دستور نویسان امروز آن را نهاد و برخی مسندالیه (3) و بعضی فاعل می‌دانند و آن اسم یا گروه اسمی یی است که نخستین رکن جمله در زبان فارسی است ... و امری به آن اسناد داده می‌شود یا خبری درباره آن می‌دهند. مانند: «هوشنگ مهربان است» و «فریدون رفت» (1). در کتاب «دستور زبان فارسی» نوشته‌ی حسن انوری و حسن گیوی، نهاد به‌عنوان جزئی از جمله معرفی شده است که درباره‌ی آن خبری داده می‌شود و می‌تواند به صورت اسم، ضمیر یا گروه اسمی باشد. همچنین، در کتاب «دستور مفصل امروز» نوشته‌ی خسرو فرشیدورد، نهاد به‌عنوان یکی از اجزای اصلی جمله معرفی شده است که معمولاً پیش از گزاره می‌آید و می‌تواند به صورت اسم، ضمیر یا گروه اسمی باشد. خلاصه این که معادل مبتدای نحو عربی نقش نهاد در دستور زبان فارسی است و آن اسم یا یک گروه اسمی است؛ و معادل خبر در زبان فارسی نقش گزاره است، که یک گروه

فعلی است؛ و ممکن است به اجزای نحوی کوچکتر از خود تقسیم شود:

هوَا گرم است.	←	گرم + است
نهاد	گزاره	مسند فعل ربطی
علی از سگ می‌ترسد	←	از سگ + می‌ترسد
نهاد	گزاره	حرف اضافه متمم فعل

یکی از تقسیم‌های نهاد در زبان فارسی تقسیم آن به نهاد صریح و نهاد مؤول است:

نهاد صریح آن است که جمله واره نباشد: علی آمد. (علی=نهاد)
نهاد مؤول: آن است که جمله واره و قابل تأویل به مفرد باشد:

از دیده گر سرشک چو باران چکد	روا	ست
نهاد مؤول	مسند	فعل

اسنادی

نهاد جمله واره را می‌توان به مصدر و صفت تبدیل کرد؛ یعنی:

چکیدن سرشک...	روا	ست
نهاد	مسند	فعل اسنادی

در زبان عربی مبتدا در آغاز جمله‌های ابتدائیه و حالیه و نعتیه و خبری و صله‌ی موصول می‌آید. اینک معادل‌های این‌ها در زبان فارسی.

۱. نهاد در آغاز جمله ابتدایی:

علی آمد.

نهاد

۲. نهاد در آغاز جمله حالیه:

شنیدم که می‌گفت و باران دمع

نهاد

فرو می‌دویدش به عارض چو شمع

جمله حالیه (سعدی)

۵. نهاد در آغاز جمله صله:

۳. نهاد در آغاز جمله نعتیه (= وصفی)

دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند.

پدر من قامتش بلند است.

نهاد (4)

نهاد

جمله صله

جملات صله در زبان فارسی جملات پیروی هستند که با پیوند که به پایه متصل می‌شوند و یکی از نقش‌های دستوری جمله‌ی پایه را ایفا کنند؛ مثلاً در مثال یاد شده جمله پیرو «ملایک در میخانه زدند» مفعول جمله پایه است:

۴. نهاد در آغاز جمله خبری:

علی پدرش داناست.

در میخانه زدن ملایک را دیدم.

برخی از دستور نویسان در نظایر جمله بالا، علی را نهاد و جمله

«پدرش داناست» را گزاره‌ی (= خبر) آن دانسته‌اند که خود جمله‌ای

مفعول

اسمیه و دارای نهاد و گزاره است:

انواع مبتدا از نظر معرفه و نکره بودن

پدرش	دانا	ست
نهاد	مسند	فعل اسنادی
گزاره		

در نحو عربی مبتدا یا معرفه است و یا نکره: مبتدای معرفه: اصل در مبتدا این است که معرفه باشد، تا خبری که برای آن می‌آید مفید باشد؛ مانند «زید شجاع». مبتدای نکره: اگر اسم نکره مفید باشد، جایز است که مبتدا واقع شود، و این زمانی است که آن، خاص یا عام باشد.

اما به نظر نویسنده این سطور علی در این جمله نهاد نیست بلکه بدل از ضمیرش است و آن را توضیح می‌دهد. بدل باید بعد از مبدل^{منه} بیاید، اما در این جمله قبل از آمده است، برای این که مرجع ضمیر است و باید پیش از آن بیاید.

جدول ۱. نکره عام و خاص

الف. نکره در این موارد، خاص می‌شود:	ب. نکره در این موارد، عام است:
وصف: خَطِيبٌ مَضْعُوعٌ زَارَتَا.	۱. اگر افاده عموم کند: كُلُّ مُحَاسَبٍ عَلَى عَمَلِهِ.
اضاف: حَلِيَّةُ الْأَدَبِ خَيْرٌ حَلِيَّةٍ.	۲. اگر پس از استفهام یا نفی باشد: هَلْ أَحَدٌ فِي الدَّارِ؟
عمل در مابعد خود: رَغْبَةٌ فِي الْخَيْرِ خَيْرٌ	۳. اگر پس از ظرف یا مجرور به حرف قرار گیرد: عِنْدِي مَالٌ
تصغیر: كُتِيبَ هَذَبٍ أَخْلَاقِي.	۴. اگر دعا باشد: سَلَامٌ عَلَى الْمُتَّقِينَ.
	۵. اگر پس از اذای فجائیة بیاید: نَظَرْتُ فَإِذَا نَارٌ تَلْتَهُمُ الْقَصْرَ.
	۶. اگر پس از لولا بیاید: لَوْلَا اصْطِبَارُ لَهْلَكْنَا.
	۷. اگر به معنی تنويع باشد: قِيَوْمٌ لَنَا وَ يَوْمٌ عَلَيْنَا.
	۸. اگر به کلمه‌ای عطف شود که ابتدا به آن صحیح باشد: رَجُلٌ

جمله‌های عادی زبان معادل دارند اما از نظر دستوری نکته خاصی ندارند و حایز اهمیت نیستند؛ مانند: اضافه: در باغ باز است.

در زبان فارسی هر یک از مبتدا (نهاد/مسند الیه) و خبر (مسند/ گزاره) می‌توانند نکره یا معرفه باشند و در این باره قاعده خاصی در کتاب‌های دستور نیامده است و مقوله‌های دیگر نیز برخی در

خبر

خبر اسم مرفوعی است که در اصل نکره و حکم برای مبتدا است و به آن نسبت داده می‌شود: الْحَقُّ غَالِبٌ. در تعریفی دیگر، خبر جزء کامل‌کننده فایده سخن (عامل افاده کامل معنا) است. همچون: اللَّهُ بَرٌّ: خدا بر - یکی از نام‌های خدا به معنی نیکوکار است - خبر به وسیله مبتدا مرفوع می‌شود و نقش مسند را در جمله اسمیه ایفا می‌کند. ناصل در خبر این است که نکره باشد، زیرا وصف مبتداست و آن را توصیف می‌کند و اگر مبتدا معرفه باشد، گاهی خبر هم معرفه می‌آید: لُبْنَانٌ وَطِينًا. ثمعادل خبر در دستور زبان فارسی گزاره است. گزاره یک گروه فعلی است که می‌تواند وابسته‌های نحوی داشته باشد.

علی آمد.

نهاد گزاره

هوا گرم است.

نهاد گزاره (مسند + فعل اسنادی)

فاعل

فاعلیت عامل و اثری نحوی در کلام مفید است که منشأ آن عمل فعل تام یا مشتقات آن است؛ و در جمله، هرچه را که نقش مسندالیه داشته باشد، مرفوع می‌کند مانند: تَرَكَ مَنْ نُحِبُّ. یا أَمَرْتُ و یا بَلَّغَنِي أَنْكَ نَجَحْتَ (نجاحك)؛ این جمله‌ها به سبب فاعل بودن مرفوع‌اند.

در مثال دوم فاعل فعل «أَمَرْتُ» ضمیر متصل است که نظیر آن در زبان فارسی نیز هست. با این تفاوت که بیشتر دستورنویسان فارسی ضمیه - م را شناسه می‌نامند که فاعل اجباری است و قابل حذف نیست. و برخی همچون استاد فرشیدورد - آن ضمیر متصل فاعلی (1) می‌دانند. در جمله‌ی سوم فاعل جمله اسمیه است: بَلَّغَنِي أَنْكَ نَجَحْتَ

این گونه جمله‌ها نیز در فارسی نظیر دارند:

به نظر می‌رسد کارمندان راضی هستند:

عبارت فعلی که جمله اسمیه پیرو که فاعل است.

جمله واره پایه است

از دیده گر سرشک چو باران چکد روا ست

جمله فعلیه که نهاد/مسندالیه است مسند فعل ربطی

انواع فاعل

فاعل سه نوع است: صریح، مضمَر و مؤوَل به صریح. عامل فاعل

نیز یا صریح است یا شبه صریح. به عنوان مثال:

اسم صریح معرب: غَضِبَ الْمَعْلَمُ. عامل آن نیز صریح است.

اسم صریح مبنی: تَرَكَ مَنْ نُحِبُّ. عامل آن نیز صریح است.

ضمیر بارز: أَمَرْتُ. عامل آن نیز صریح است.

ضمیر مستتر: مَرَضَ [هوَ] که عامل آن نیز صریح است.

مؤوَل به صریح: بَلَّغَنِي أَنْكَ نَجَحْتَ [نجاحك]؛ که عامل آن صریح

است.

اسم صریح معرب: الْمَدْرَسَةُ نَاجِحَةٌ تلامذتها، عامل آن اسم فاعل

و شبه صریح است.

اسم صریح معرب: هَيَّاهُ يَوْسُفُ. عامل آن اسم فعل و شبه صریح

است.

گاهی فاعل به خاطر اضافه شدن به مصدر، محلاً مرفوع و لفظاً

مجرور می‌شود: سُرِرْتُ مِنْ شِفَاءِ الْمَرِيضِ؛ و نیز با «باء»، «من» و

یا «لام» زاید مجرور می‌شود. كُفِيَ بِالْعِلْمِ حَلِيَّةٌ. مازارانی مِنْ أَحَدٍ.

هَيَّاهُ لَمَّا تُوعَدُونَ^۱

در زبان فارسی نیز بسیاری از این مقوله‌های دستوری معادل دارند:

الف: فاعل اسم صریح است

علی آمد.

فاعل

^۱ همان: ۲۵۱؛ مؤنون: ۳۶

ب: معادل جمله‌ی دوم جمله‌هایی هستند که در زبان فارسی با اسم مبهم «کس، کسی» یا گروه ربطی «هرکه» و «هرچه» و نظایر اینها شروع می‌شوند:

هر که آمد عمارتی نوساخت... (سعدی)

هر چه پیش آید، خوش آید.

کس نگوید که دوغ من ترش است.

فاعل در جمله‌ی اول، فاعل بندی^۱ «هر که آمد» و در جمله دوم فاعل بندی «هرچه پیش آید» است؛ یعنی جمله واره‌ی مؤول به مفرد (= هر آینده؛ هر پیش آینده). اما در جمله سوم «کس» اسم مبهم است و فاعل است برای فعل نگوید؛ در زبان عربی نیز «من» اسم موصول و جمله «نَحْبُ» صله‌ی آن است.

ج: در فعل «أَمَرْتُ» ضمیر مستتر «ت» فاعل است؛ نظیر آن در فارسی نیز هست گفتم که شناسه «م» فاعل است.

د: فاعلی که ضمیر مستتر باشد: آمد اما در نگاهش آن نوازش‌ها نبود؛ یعنی [او] آمد (او=فاعل).

ذ: فاعل مؤول به صریح:

به نظر می‌رسد باران خواهد بارید.

فاعل قابل تأویل: باریدن باران

س. همان گونه که قبلاً گفته شد نظیر جمله «المدرسةُ ناجحةٌ تَلَامِدُهَا»

در زبان فارسی این جمله است:

علی پدرش دانا است.

اما در این جمله بر عکس - زبان عربی - «پدر» فاعل برای کلمه «دانا» نیست. بلکه نقش نهاد یا مسندالیهی دارد.

ش: نظیر جمله «هیئات یوسف» نیز در فارسی شبه جمله‌های متمم دار هستند:

وای بر من!

شبه جمله متمم

دریغا بر یوسف

شبه جمله متمم

آفرین بر تو!

شبه جمله متمم

که البته این گونه متمم‌ها می‌توانند با کسره اضافه نیز بیایند: وای من.

و بعضی شبه جمله‌ها نیز در زبان فارسی هست که از نظر ساختار با شبه جمله «هیئات یوسف» همانندی بیشتری دارند:

زنده باد ایران

مسند الیه

ص: در نحو عربی مضاف الیه کلمات مشتق و مصدر نقش نحوی دارند:

سُرُرْتُ مِنْ شِفَاءِ الْمَرِيضِ.

شبه جمله فاعل

در این جمله «المریض» لفظاً مجرور است چون مضاف الیه است برای «شفاء» که مصدر است؛ امّا در معنی فاعل برای «شفاء»؛ و محلاً مرفوع است.

در فارسی نیز این نقش‌های نحوی معنایی و ژرف ساختی وجود دارند، هر چند در دستور زبان‌ها به این مقوله اشاره نشده است:

از آمدن شما خوشحال شدم.

خوردن این غذا را دوست ندارم.

در جمله‌ی نخست «شما» از نظر معنا فاعل «آمدن» و «غذا» مفعول فعل «خوردن» است.

مطابقت فعل و فاعل

اگر فاعل، اسم صریح، مثنی یا جمع باشد فعل مفرد است: ذَهَبَ الولدان والأولاد.

(طیب زاده: ۸۰)

^۱ منظور از فاعل بندی جمله واره‌ی پیروی است که نقش فاعل را برای جمله واره پایه بازی می‌کند و پس از یکی از حروف ربط وابستگی می‌آید. این اصطلاح از دکتر طیب زاده است

اگر فاعل، عَلم مذکر و دارای علامت تأنیث باشد فعل مفرد است: ذَهَبَ طَلْحَةُ.

اگر فاعل مؤنث و محصور به حرف استثناء باشد فعل مفرد است: مَا ذَهَبَ إِلَّا هُنْدٌ.

اگر فعل دو فاعل داشته باشد - که در این صورت «واو» عطف، جانشین تکرار فعل است - فعل مفرد است: ذَهَبَ زَيْدٌ وَ مَمِيرٌ.

اگر فاعل، ضمیر مثنی یا جمع باشد فعل مثنی یا جمع است: ذَهَبَا و ذَهَبُوا.

اگر فاعل مؤنث حقیقی باشد فعل دارای حرف تأنیث است: ذَهَبَتْ هُنْدٌ.

در موارد زیر مذکر و مؤنث آوردن آن هر دو جایز است.

اگر فاعل جمع سالم باشد: جَاءَ وَجَاءَتِ الْبَنُونَ و الْبَنَاتُ.

اگر فاعل جمع مکسر باشد: جَاءَ وَجَاءَتِ الْجَوَارِي.

اگر فاعل اسم جمع باشد: جَاءَ وَجَاءَتِ النِّسَاءُ.

اگر فاعل مؤنث مجازی باشد: طَلَعَ وَ طَلَعَتِ الشَّمْسُ.

اگر فاعل مؤنث حقیقی و فعل جامد باشد: نِعِمَّ وَ نِعْمَتِ الْجَارِيَةُ.

مطابقت نهاد و فعل در زبان فارسی نیز وجود دارد که بیشتر دستورنویسان به آن اشاره کرده‌اند. در اینجا خلاصه آن‌ها را از تحقیقات دکتر انوری و احمدی گیوی آورده می‌شود:

اگر نهاد جاندار باشد فعل را در جمع و مفرد بودن با آن مطابقت می‌دهند: هما آمد. هما و بابک آمدند.

۱. نهاد جمع غیر جاندار؛ فعل آن می‌تواند هم جمع و هم مفرد آورده شود:

مثال: شاخه‌ها شکستند.

۲. اگر صفات انسانی به نهاد جمع غیر جاندار نسبت داده شود، فعل جمع آورده می‌شود:

گل‌های آبی آهسته برگ‌های خود را برای خفتن فرو می‌بندند.

در جمله‌ی «گل‌های آبی آهسته برگ‌های خود را برای خفتن فرو می‌بندند»، صفات و ویژگی‌های انسانی به پدیده‌های غیرجاندار

(گل‌ها) نسبت داده شده است. این نوع بیان در علم بلاغت به‌عنوان استعاره‌ی مکنیه شناخته می‌شود؛ زیرا در آن، مشبّه (گل‌ها) به‌صورت ضمنی به مشبّه‌به (انسان) تشبیه شده و یکی از ویژگی‌های انسان (خفتن) به گل‌ها نسبت داده شده است.

دکتر پرویز ناتل خانلری در کتاب «دستور زبان فارسی» به این موضوع اشاره می‌کند که در زبان فارسی، هنگامی که صفات یا افعال انسانی به اسم‌های جمع غیرجاندار نسبت داده می‌شوند، فعل به‌صورت جمع می‌آید. این ساختار نشان‌دهنده‌ی نوعی شخصیت‌بخشی یا انسان‌انگاری به اشیاء یا مفاهیم غیرجاندار است (۵) دکتر محمدجواد شریعت نیز در کتاب «دستور زبان فارسی»

به این نکته اشاره می‌کند که نسبت دادن ویژگی‌های انسانی به اشیاء یا مفاهیم غیرجاندار، نوعی استعاره محسوب می‌شود که در آن، فاعل غیرجاندار با ویژگی‌های انسانی توصیف می‌شود (۶) دکتر احمد خیام‌پور در کتاب «دستور زبان فارسی» به بررسی ساختار جملائی می‌پردازد که در آن‌ها افعال جمع برای اسم‌های جمع غیرجاندار به‌کار می‌روند. او بیان می‌کند که این ساختارها می‌توانند نشان‌دهنده‌ی استعاره باشند؛ به‌ویژه زمانی که ویژگی‌های انسانی به اشیاء نسبت داده می‌شوند (۳).

در نتیجه، در جمله‌ی مذکور، استفاده از فعل جمع برای نهاد جمع غیرجاندار (گل‌ها) و نسبت دادن ویژگی انسانی «خفتن» به آن‌ها، نمونه‌ای از استعاره‌ی مکنیه است که در آن، گل‌ها به‌صورت ضمنی به انسان تشبیه شده‌اند.

۳. اگر نهاد جمع و اسم معنا یا زمان باشد مانند «روزها»، «سالها»، «هفته‌ها»، معمولاً فعل را مفرد می‌آورند:

سال‌ها گذشت ولی وعده‌ها انجام نیافت.

۴. گاهی برای احترام با نهاد مفرد فعل جمع می‌آورند: استاد تشریف می‌آورند.

۵. نویسندگان مطالب علمی اغلب فعل را در جمع با نهاد تطبیق می‌دهند: مایعات بر جدار ظرف خود ... فشار وارد می‌کنند.

۶. اگر نهاد اسم جمع باشد فعل آن را هم جمع و هم مفرد می‌آوردند:

ملت متفرق شد ← مردم متفرق شدند (۷)

نایب فاعل

اسمی است مرفوع که پیش از آن فعل مجهول یا شبه آن آمده، به آن اسناد داده شود: یَرْسُمُ الْبَيْتُ. در این ساختار، فعل به‌طور مستقیم به فاعل نسبت داده می‌شود. مثال: كَتَبَ الطَّالِبُ الدَّرْسَ. ترجمه: «دانش‌آموز درس را نوشت.» در این جمله، «كَتَبَ» فعل ماضی معلوم است که به فاعل «الطَّالِبُ» نسبت داده شده است. در این ساختار، مفعول جمله‌ی معلوم به‌عنوان نائب فاعل جایگزین فاعل می‌شود و فعل به آن نسبت داده می‌شود. موارد کاربرد فعل مجهول شامل صورت‌بندی ذیل است؛ در واقع استفاده از ساختار مجهول در زبان عربی به دلایل مختلفی صورت می‌گیرد:

ناشناخته بودن فاعل: زمانی که فاعل عمل مشخص نیست یا گوینده از هویت او آگاهی ندارد. مثال: سُرِقَتِ السَّيَّارَةُ (خودرو دزدیده شد). در اینجا، فاعل (دزد) ناشناخته است.

عدم اهمیت فاعل: وقتی که فاعل برای گوینده یا شنونده اهمیتی ندارد و تمرکز بر روی خود عمل یا مفعول است. مثال: زُرِعَتِ الْحَدِيقَةُ (باغ کاشته شد). در این جمله، کاشته‌شدن باغ مهم است، نه اینکه چه کسی آن را کاشته است.

پنهان کردن هویت فاعل: در مواقعی که گوینده نمی‌خواهد یا نباید هویت فاعل را فاش کند. مثال: عُوِقِبَ الطَّالِبُ (دانش‌آموز تنبیه شد). در اینجا، هویت شخص تنبیه‌کننده مشخص نشده است.

عمومیت بخشیدن به فعل: برای بیان اعمالی که به‌طور عمومی و بدون اشاره به فاعل خاصی انجام می‌شوند. مثال: يَحْتَفَلُ بِالْعِيدِ فِي كُلِّ عَامٍ (هر سال جشن عید برگزار می‌شود).

نکات دستوری مرتبط با فعل مجهول نیز شامل این موارد است: تطابق فعل و نائب فاعل: در جملات مجهول، فعل باید از نظر جنس و شمار با نائب فاعل مطابقت داشته باشد. مثال: كُتِبَتْ

الرَّسَالَةُ (نامه نوشته شد). در اینجا، «الرَّسَالَةُ» مؤنث است و فعل «كُتِبَتْ» نیز به‌صورت مؤنث آمده است.

ساختار فعل مجهول: برای ساختن فعل ماضی مجهول، حرکت حرف اول فعل به ضمه (ـُ) و حرکت حرف دوم به کسره (ـِ) تغییر می‌کند؛ مانند «فَتَحَ» که به «فُتِحَ» تبدیل می‌شود. برای ساختن فعل مضارع مجهول، حرکت حرف اول به ضمه (ـُ) و حرکت حرف ماقبل آخر به فتحه (ـَ) تغییر می‌کند؛ مانند «يَفْتَحُ» که به «يُفْتَحُ» تبدیل می‌شود.

در عربی: فعل ماضی مجهول با ضمه (ـُ) در حرف اول و کسره (ـِ) در حرف دوم ساخته می‌شود. كَتَبَ ← كُتِبَ (نوشته شد) فُتِحَ ← فُتِحَ (باز شد)

فعل مضارع مجهول با ضمه (ـُ) در حرف اول و فتحه (ـَ) در ماقبل آخر ساخته می‌شود.

يَكْتُبُ ← يُكْتُبُ (نوشته می‌شود)

يَفْتَحُ ← يُفْتَحُ (باز می‌شود)

در فارسی: فعل مجهول با افزودن «-ه شد» یا «گردید» به ریشه‌ی ماضی فعل معلوم ساخته می‌شود.

نوشت ← نوشته شد

گفت ← گفته شد

ساخت ← ساخته شد

در فارسی معاصر، فعل مجهول معمولاً با «شدن» ساخته می‌شود، اما در متون قدیمی‌تر از «گردیدن» نیز استفاده می‌شد.

بررسی شد (معمول در فارسی امروز)؛

بررسی گردید (رایج در فارسی قدیمی و رسمی)

لذا در فارسی، ساختار فعل مجهول با است. در عربی، فعل مجهول بسیار رایج است و در متون ادبی و رسمی به‌وفور دیده می‌شود.

در فارسی امروزی، کاربرد فعل مجهول کمتر از عربی است و بیشتر به‌جای آن از ساختارهای مجهول معنایی استفاده می‌شود. به عنوان مثال:

عربی: کُتِبَ الْکِتَابُ. (کتاب نوشته شد).

فارسی: کتاب را نوشتند. (به جای «کتاب نوشته شد»)

در فارسی، به جای ساختار مجهول، اغلب از ضمیر نامشخص یا فاعل جمع استفاده می‌شود:

مرا صدا کردند. (به جای: «من صدا شدم»)

در جلسه درباره این موضوع بحث کردند. (به جای: «درباره این موضوع بحث شد»)

در متون رسمی فارسی، فعل مجهول همچنان کاربرد دارد، اما در زبان گفتاری کمتر استفاده می‌شود.

موارد استفاده از فعل مجهول در فارسی

۱. زمانی که فاعل مشخص نیست: بسته ارسال شد. (مشخص نیست چه کسی آن را ارسال کرده است).

۲. زمانی که فاعل مهم نیست. مثال: قانون تصویب شد. (تأکید روی قانون است، نه کسانی که آن را تصویب کرده‌اند).

۳. برای رسمی سازی متن. مثال: موضوع بررسی شد و تصمیم‌گیری به جلسه بعد موکول گردید. (متن رسمی)

درخواست شما تأیید شد.

همه‌ی احکام فاعل و فعل معلوم درباره نایب فاعل و فعل مجهول، صدق می‌کند و فعل مجهول همواره متصرف است (8).

الف: در زبان فارسی نایب فاعل را مسندالیه یا نهاد جمله مجهول به شمار می‌آورند:

او کشته شد.

نهاد فعل مجهول

گفته شد آن داستان معنوی

فعل نهاد (مولوی)

از میان دستورپژوهان استاد فرشیدورد آن را از انواع مسندالیه به شمار آورده و نایب فاعل خوانده است (1). به نظر یکی از نحودانان نیز... بهتر است آنگاه که گزاره نهاد، فعل مجهول باشد؛ نایب فاعل نامیده شود... (8). پژوهشگر نیز بر همین عقیده است؛

اگر به جای اصطلاح کلی نهاد یا مسندالیه که در برگیرنده مبتدا و فاعل و نایب فاعل در عربی است، در نظایر جمله‌های بالا از اصطلاح نایب فاعل در زبان فارسی استفاده کنیم دقیق‌تر و مناسب‌تر خواهد بود.

ب: انگیزه‌های حذف فاعل جنبه‌ی بلاغی و معنایی دارد نه جنبه دستوری از این رو دستورنویسان زبان فارسی به آن نپرداخته‌اند. اما در کتاب‌های بلاغی بخش معانی این مسأله دقیقاً مورد بررسی قرار گرفته است.

ج: در نحو عربی هنگامی که فعلی مجهول می‌شود فاعل آن را در جمله نمی‌آورند؛ یعنی نباید گفت عَوْقِبَ أَخُوكَ مِنَ الْمَعْلَمِ. اما در زبان فارسی چنین کاربردی رواست و استاد فرشیدورد آن را متمم عامل خوانده است و در این باره می‌نویسد:

«... فعل مجهول گاهی با متممی همراه است که در اصل و ژرف ساخت سخن، فاعل و مسند الیه فعل است، منتها به صورت متمم قیدی ظاهر می‌شود... و کار به وسیله او یا به دست او یا از طریق او صورت می‌گیرد...»

سیاوش به دست افراسیاب کشته شد.

نایب فاعل متمم عامل فعل مجهول

متمم عامل در این گونه جمله از عناصر لازم نیست؛ یعنی می‌توان از آن صرف نظر کرد... (1)

ج: در زبان عربی اسم مفعول می‌تواند مانند فعل مجهول نایب فاعل داشته باشد:

علی محمود عواقبه

اسم مفعول نایب فاعل

در زبان فارسی نیز نظیر این گونه جمله‌ها وجود دارد: این کار سرانجامش ستوده است.

که در دستور زبان فارسی این کلمه نقش نهاد را در جمله اسنادی دارد، با توجه به توضیحات پیشین می‌توان آن را در این جمله نایب فاعل به شمار آورد.

شیوه مجهول کردن جمله معلوم

پس از حذف فاعل در جمله: اگر در جمله مفعول به وجود داشته باشد همان نایب فاعل می‌شود: **يَرْسُمُ الْمُهَنْدِسُ الْبَيْتَ ← يَرْسُمُ الْبَيْتُ.**

اگر فعل، متعدی به یک مفعول باشد، این مفعول، نایب فاعل و مرفوع می‌شود و فعل جمله به صیغه مجهول می‌آید:

تَرَدُّ الْعُيُومُ شُعَاعَ الشَّمْسِ ← يَرَدُّ شُعَاعُ الشَّمْسِ.

اگر فعل، متعدی به بیش از یک مفعول باشد، مفعول اول، نایب فاعل و مرفوع می‌شود و مفعول دوم بر نصب خود باقی می‌ماند: **نَبَاتُ الطَّيَّارِ الْجَوِّ مُنَاسِباً ← نُبَى الطَّيَّارِ الْجَوِّ مُنَاسِباً (8).**

الف: در دستور زبان فارسی نیز شیوه مجهول کردن جمله معلوم با زبان عربی همانندی زیاد دارد فرایند مجهول‌سازی فقط با افعال گذرا به مفعول رایی صورت می‌گیرد و آن بدین قرار است که نخست فعل جمله را مجهول می‌کنند یعنی به پایان مصدر مرخم‌ها، ی بیان حرکت اضافه کرده، آن را با فعل معین مجهول ساز - که معمولاً از مصدر شدن یا گشتن ساخته شده است - صرف می‌کنند. سپس نهاد جمله معلوم را حذف و مفعول را نهاد آن قرار داده و با فعل مجهول مطابق می‌کنند.

علی غذا را خورد. غذا خورده شد.

ب: اگر جمله بیش از یک مفعول داشته باشد - همانند زبان عربی - مفعول اول نایب فاعل می‌شود و مفعول دوم به حال خود باقی می‌ماند:

پرستار شیر را به بچه داد.

بچه شیر داده شد.

مصدر در نقش نایب فاعل

اگر فاعل حذف شود مصدر با این شرطها نقش نایب فاعل را ایفا می‌کند:

متصرف باشد؛ یعنی نصب بنا بر مصدریت را از دست بدهد و بتواند به عنوان نایب فاعل مرفوع شود: **ضَرَبَ ضَرْبٌ شَدِيدٌ.**

سُبْحَانَ و معاذ نمی‌توانند نایب فاعل شوند؛ زیرا مصدرهای همیشه منصوب اند.

مختص باشد؛ یعنی از لفظی دیگر، معنایی بگیرد، تا اسناد به آن سودمند باشد.

مصدر در موارد زیر مختص می‌شود:

- وقتی موصوف باشد: **فُهِمَ فُهُمٌ شَدِيدٌ.**

- وقتی برای بیان نوع باشد: **خُدِمَتْ خِدْمَةُ الْأَمِيرِ.**

- وقتی با پذیرفتن نشانه‌های اعداد [= مثنی و جمع] محدود شود: **ضُرِبَتْ ضَرْبَتَانِ (8).**

اگر فاعل در جمله‌های فارسی حذف شود - برعکس عربی - مصدر نقش نایب فاعل را در این زبان ایفا نمی‌کند و نظایر جملات ۱ و ۲ در زبان فارسی وجود ندارد.

۸- ظرف در نقش نایب فاعل

اگر فاعل حذف شود، ظرف با این شرطها، نایب فاعل می‌شود: متصرف باشد؛ یعنی نصب برگرفته از ظرفیت خود را از دست بدهد و بتواند به عنوان نایب فاعل مرفوع شود: **سُهِرَتْ لَيْلَةُ الْأَنْسِ.** لدی و اذا نمی‌توانند نایب فاعل شوند؛ زیرا همیشه منصوب اند. مختص باشد؛ یعنی از کلمه‌ای دیگر معنایی بگیرد تا اسناد به آن سودمند باشد.

ظرف در این موارد، مختص می‌شود:

- وقتی که موصوف باشد: **قُضِيَ شَهْرٌ جَمِيلٌ.**

- وقتی که مضاف باشد: **نُودِيَ سَاعَةُ الْبَيْعِ.**

- وقتی که عَلم باشد: **قُطِعَ آذَانٌ.**

در جمله‌های فارسی اگر فاعل حذف و جمله مجهول شود، قید زمان یا مکان نایب فاعل جمله نمی‌شود:

علی دیروز این کتاب‌ها را خریده است.

این کتاب‌ها دیروز خریداری شده‌اند.

نایب فاعل لفظاً مجرور

اسم مجرور به حرف جر، نایب فاعل می‌شود؛ به عنوان مثال: نُظِرَ فی الأمرِ. که در این صورت لفظاً مجرور و محلاً مرفوع است. اگر اسم مؤنث باشد، فعل، علامت تأنیث نمی‌گیرد: مُرِّبِهِنَّ. و جایز است گفته شود: بَهِنْدِ مُرِّ. چنین مقوله‌ای در زبان فارسی وجود ندارد

اسم «کان»

کان بر سر جمله اسمیه در می‌آید و مبتدا را مرفوع و خبر را منصوب می‌کند، مبتدا در این حالت، اسم کان و خبر نیز خبرکان نامیده می‌شود: کَانَ التَّمِيدُ مُجْتَهِدًا.

اسم افعال ناقصه در لازم داشتن تأخیر، تأنیث، افراد، تثنیه و جمع با فعل ناقصه مانند فاعل است. و مطابقت آن با خبر در معرفه و نکره بودن و تقدیم و تأخیر، مانند مطابقت مبتدا و خبر است: کَانَ مُجْتَهِدًا التَّمِيدُ یا مُجْتَهِدًا کَانَ التَّمِيدُ (8).

افعال ناقصه عربی^۱ در زبان فارسی فعل‌های ربطی یا اسنادی یا رابط خوانده می‌شوند. استاد خیام‌پور اینها را حروف اسناد خوانده که معنای مستقل ندارند و تنها واسطه و اداتی هستند که مسند را به مسندالیه ربط می‌دهند (3).

این فعل‌ها دو گونه‌اند: فعل‌های ربطی لازم؛ که عبارتند از مشتقات بودن و شدن و گشتن و گردیدن.

هوا مسیح نفس گشت و باد نافه گشای

درخت سبز شد و مرغ در خروش آمد (4)

فعل‌های ربطی متعدی: فعل‌هایی هستند که معمولاً معنای گمان و پندار و نامیدن می‌دهند؛ از قبیل: گمان کردن، نامیدن، پنداشتن، انگاشتن، دانستن... :

کمر بند را مار پنداشتم.

فعل اسنادی متعدی

الف- افعال ناقصه عربی با فعل‌های ربطی لازم در زبان فارسی برابرند. اما مطابقت آن‌ها با اسمشان کاملاً با مطابقت نهاد و فعل در فارسی همخوانی ندارد. برای اینکه در زبان فارسی مطابقت از لحاظ جنس وجود ندارد. مطابقت عددی فعل ناقصه با اسم آن نیز آن گونه که در عربی مطرح است، در فارسی کاربرد ندارد مثلاً در زبان عربی فعل همیشه در آغاز جمله مفرد و در میان جمله جمع است:

کَانَ الْمُؤْمِنُونَ يَقُولُونَ = الْمُؤْمِنُونَ کَانُوا يَقُولُونَ

اما در فارسی این گونه نیست:

مردان آمدند.

و اگر دلیل خاصی از قبیل تأکید یا ضرورت شعری نباشد، فعل در آغاز جمله نمی‌آید:

بشد - که یاد خوشش باد - روزگار وصال

(4)

ب- نکته دیگر این که فعل ناقصه مازال، مابرح، ما آنفک، مادام در عربی با واژه‌هایی نظیر پیوسته و همیشه و همواره برابرند که همیشه نقش قید زمان را در جملات فارسی به عهده دارند و فعل نیستند. و جای آن‌ها در جملات دستورمند معمولاً در آغاز جمله و پیش از نهاد و گزاره است:

همیشه این دولت بزرگ پاینده باد و هر روزی فزونی.

(تاریخ بیهقی)

نه پیوسته باشد روان در بدن نه همواره باشد زبان در دهن
(سعدی)

لا یزالُ نیز که مضارع مازال است و در زبان عربی برای دعا به کار می‌رود در زبان فارسی معادل پیوسته و همواره و همیشه است که با فعل دعایی باد به کار می‌رود:

حسن تو همیشه در فزون باد رویت همه ساله لاله گون باد

^۱ تطبیق این قسمت اندکی مفصل‌تر است و دلیل آن اهمیت افعال ناقصه در زبان عربی و افعال ربطی در زبان فارسی است.

(۴)

ج- افعال ناقصه در عربی ممکن است به صورت تامّ به کار بروند؛ که در این صورت به خبر نیاز ندارند و مانند فعل‌های دیگر فقط به فاعل نیاز دارند معنی آنها اگر فعل تامّ باشند چنین است: کان: وجود داشت ← کانَ الله و لم یکن معه شیء. صار: حرکت کرد رفت ← صارَ زیدٌ الی عَمْرٍو. أَصْبَحَ: صبح کرد، به بامداد درآمد ← هو عِنْدَ أَحَدِهِمْ إِذَا أَصْبَحُوا: وی صبحگاهان (چون به صبح در میآمدند) نزد یکی از آنان بود... بات: شام کرد، داخل در شب شد ← بَتُّ فِی الْبَیْتِ: شب را در خانه سپری کردم.

ظَلَّ: تمام روز را ماند، ادامه یافت ← ظَلَّ الْحَرُّ: گرما ادامه یافت. أَمْسَى: داخل در شب شد ← سَبَّحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمَسُّونَ و حِينَ تُصْبِحُونَ.^۱

فعل‌های ربطی زبان فارسی نیز ممکن است به گونه خاصی به کار روند و به مسند نیاز نداشته باشند و ظرفیت نحوی آنها با نهاد (= فاعل) تکمیل شود:

بود به معنی «وجود داشت»: مسلمانان مرا وقتی دلی بود

(۴)

شد به معنی «رفت»: شد غلامی که آب جوی آر... (سعدی) گردید و گشت به معنی «حرکت کرد»: بس بگردید و بگرد روزگار... (سعدی)

د- در زبان عربی جایز است کان و اسم آن پس از حروف شرط إِنَّ و لَوْ حذف شوند:

النَّاسُ مُجَزَّيُونَ بِأَعْمَالِهِمْ، إِنَّ خَيْرًا وَخَيْرٌ؛ یعنی إِنَّ كَانَ أَعْمَالُهُمْ خَيْرًا ...

أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ؛ یعنی ولو كان العلم بالصين

در زبان فارسی نیز گاهی فعل ربطی و نهاد آن بعد از حرف شرط اگر حذف می‌شود.

یعنی آن چه او به پیمان ما ریخته از باده مست است...

س: در زبان عربی گاهی خبر کان بر اسمش مقدم می‌شود: و کانَ علینا نصرُ المؤمنین.

در زبان فارسی نیز نظیر این کار برد دیده می‌شود؛ یعنی مسند بر فعل ربطی «است» و نهاد آن مقدم می‌شود:

غم پرور است خاطر من؛ شعله گستر است.

مسند فعل ربطی نهاد (قوامی اسکویی)

مخصوصاً اگر نهاد جمله واره باشد، این جابجایی نحوی حتمی است:

لازم است با ما بیایی.

مسند فعل ربطی مسندالیه

عجب است اگر توانم که سفر کنم ز کویت

مسند فعل ربطی نهاد (سعدی)

ش: در زبان عربی اگر کیس بر نفی وجود مطلق دلالت کند؛ یعنی به معنی وجود ندارد باشد جایز است خبر آن حذف شود:

لَیْسَ أَحَدٌ فِی الدَّارِ؛ یعنی لَیْسَ أَحَدٌ موجوداً ...

نظیر چنین کاربردی در زبان فارسی نیز هست:

یعنی شراب ناب موجود نیست

نهاد مسند محذوف فعل ربطی

نیست ابر و آفتاب نوبهاران را بقا

ساده دل آن کس که دل بندد به صلح و جنگ عشق (صائب)

یعنی بقاء موجود نیست... (رهی معیری)

ب- در زبان عربی اگر حرف استثنای اِلَّا پیش از کیس بیاید، عمل آن باطل می‌شود:

لَیْسَ الطَّيِّبُ إِلَّا الْمُسْكُ.

در زبان فارسی نیز اگر فعل ربطی نیست با حروف اضافه جز یا مگر همراه باشد، نفی آن نقض و باطل می‌شود:

^۱ روم: ۱۷

نیست بر لوح دلم جز آلف قامت یار (4)

ج - در زبان عربی گاهی فعل لیسَ فعل معادل ما یا لا ی نفی:

أدري ← كُنتُ أدري

معادل این کاربرد در زبان فارسی با حرف نفی نـ صورت می‌گیرد:

كُنتُ أدري ← نمی‌دانم

البته به نظر برخی نحویان عرب نیز لیسَ فعل حرف گونه است که فقط با اسم کاربرد دارد و اگر مانند فعل صرف نمی‌شد، حرف به شمار می‌آمد.

افعال ناقصه، قلوب و مقاربه

افعال ناقصه یکی از مباحث مهم در دستور زبان عربی و فارسی است. این افعال نقش ویژه‌ای در تغییر ساختار جمله دارند و معمولاً برای بیان وصف، تغییر حالت یا استمرار یک وضعیت به‌کار می‌روند. با این حال، نحوه‌ی عملکرد و جایگاه این افعال در زبان عربی و فارسی تفاوت‌های اساسی دارند. در این بخش، ابتدا افعال ناقصه در عربی را بررسی می‌کنیم، سپس معادل‌های آن‌ها در فارسی را بررسی کرده و در نهایت یک مقایسه‌ی تطبیقی ارائه خواهیم داد.

افعال ناقصه (یا کان و اخواتها) افعالی هستند که برای بیان زمان و حالت به‌کار می‌روند، اما برخلاف افعال معمولی، به فاعل نیاز ندارند و جمله‌ی اسمیه را ناقص می‌کنند. این افعال زمانی که در جمله ظاهر می‌شوند، نیازمند یک اسم مرفوع (اسم افعال ناقصه) و یک خبر منصوب (خبر افعال ناقصه) هستند.

كَانَ الطَّالِبُ مُجْتَهِدًا. ترجمه: «دانش‌آموز سخت‌کوش بود.»

كَانَ (فعل ناقص)؛ الطَّالِبُ (اسم کان، مرفوع)؛ مُجْتَهِدًا (خبر کان، منصوب)؛

افعال ناقصه در عربی به سه دسته تقسیم می‌شوند:

افعال دال بر استمرار یا تغییر حالت: كَانَ (بود)؛ أَمْسَى (در هنگام

عصر شد)؛ أَصْبَحَ (در هنگام صبح شد)؛ أَضْحَى (در هنگام چاشت

شد)؛ ظَلَّ (در طول روز در حالتی بود)؛ بَاتَ (شب را در حالتی

گذراند). مثال: أَصْبَحَ الْجَوُّ بَارِدًا (9). (هوا صبحگاهان سرد شد).

افعال مقاربه (نزدیک به وقوع فعل): كَادَ (نزدیک بود)؛ أَوْشَكَ (در

شرف انجام کاری بودن)؛ كَرَبَ (نزدیک بود). مثال: كَادَ الشَّمْسُ

تَغْرُبُ. (خورشید نزدیک بود غروب کند).

افعال نفی و تشبیه: لَيْسَ (نیست)؛ مَا زَالَ (همچنان است)؛ مَا دَامَ

(تا زمانی که باقی است). مثال: لَيْسَ الْمُدْرَسُ حَاضِرًا. (معلم حاضر

نیست).

ویژگی‌های نحوی افعال ناقصه در عربی به شکل ذیل صورت‌بندی

می‌شود: اسم این افعال همیشه مرفوع و خبر آن‌ها همیشه منصوب

است و تأثیر آن‌ها روی جمله‌ی اسمیه است و آن را ناقص می‌کنند.

در زبان فارسی، افعال ناقصه به شکل گسترده‌ای مشابه عربی وجود

ندارند، اما برخی از افعال کمکی و شبه‌فعلی می‌توانند نقش افعال

ناقصه را ایفا کنند. این افعال معمولاً برای بیان زمان، استمرار یا

تغییر حالت به‌کار می‌روند (10). مهم‌ترین افعال ناقصه در فارسی

موارد ذیل است:

افعال ربطی (شبه‌افعال ناقصه): بودن، شدن، گشتن، گردیدن. مثال:

هوا سرد شد. (معادل «أصبح الجوُّ باردًا».)

افعال بیانگر استمرار: همچنان بودن، ادامه داشتن، ماندن. مثال: او

همچنان ایستاده بود. (معادل «ما زال واقفاً».)

افعال بیانگر نزدیکی به وقوع عمل: نزدیک بود، داشت که، در

شرف بودن. مثال: نزدیک بود باران ببارد. (معادل «كاد المطرُ

يهطل».)

افعال بیانگر نفی (1): نیست، نبود، نبوده است. مثال: او در خانه

نیست. (معادل «لَيْسَ فِي الْبَيْت».)

در نهایت افعال ناقصه در زبان فارسی و عربی را می‌توان بدین

شکل مقایسه کرد:

جدول ۲. مقایسه افعال ناقصه در زبان فارسی و عربی

ویژگی	افعال ناقصه در عربی	افعال ناقصه در فارسی
تعریف	افعالی که مبتدا را به خبر مرتبط کرده و آن را ناقص می‌کنند.	افعالی که تغییر حالت یا استمرار را بیان می‌کنند.
ساختار نحوی	اسم آن‌ها مرفوع و خبر آن‌ها منصوب می‌آید.	معمولاً خبر آن‌ها حالت صفتی یا قیدی دارد.
افعال مهم	كَانَ، صارَ، أصبحَ، ما زالَ، كادَ، لیسَ	بودن، شدن، گشتن، ماندن، نزدیک بود
کاربرد در جمله	معمولاً در جملات اسمیه به کار می‌روند.	در جملات اسمیه و گاهی فعلیه به کار می‌روند.
مقایسه افعال نمونه	كَانَ الْجَوُّ حَارًّا. لَیسَ التَّلْمِیذُ نَجَحًا. أَصْبَحَتِ السَّمَاءُ صَافِيَةً.	هوا گرم بود. دانش‌آموز موفق نیست. آسمان صاف شد.

اسم «کاد»

کاد بر سر جمله اسمیه درمی‌آید، مبتدا را مرفوع می‌کند که اسم آن نامیده می‌شود و خبر را نیز منصوب می‌کند که خبر آن گفته می‌شود:

كَادَ الْبَيْتُ يَسْقُطُ

خبر کاد باید مضارع باشد و ضمیری را که به اسم آن باز می‌گردد مرفوع کند: کاد الفارس يضْحَكُ. همچنین، پس از اسم آن بیاید. البته جایز است خبر، میان کاد و اسم آن قرار گیرد:

كَادَ يَسْقُطُ الْبَيْتُ.

در زبان فارسی نیز معادل این فعل‌ها کم و بیش وجود دارد. مثلاً فعل‌های «امید است» و «باشد که» و «بوکه» گاهی چنین نقش‌هایی را ایفا می‌کنند:

امید هست که روی ملال در نکشد

گزاره نهاد

از این سخن که گلستان نه جای دل‌تنگی است (سعدی)^۱

یعنی روی ملال نکشیدن امید است

نهاد گزاره

حروف مشبه بالفعل

در زبان عربی، حروفی وجود دارند که عملکردی شبیه به افعال دارند، اما فعل نیستند. این حروف که به آن‌ها «حروف مشبه بالفعل» (حروفی که شبیه به فعل هستند) گفته می‌شود، بر جمله تأثیر

گذاشته و تغییراتی در اعراب جمله ایجاد می‌کنند. ویژگی اصلی

حروف مشبه بالفعل در عربی به شرح زیر است:

بر مبتدا و خبر تأثیر می‌گذارند

مبتدا را منصوب کرده و به آن «اسم» می‌گویند.

خبر را مرفوع نگه می‌دارند و به آن «خبر» می‌گویند.

در زبان فارسی، معادل دقیقی برای این حروف وجود ندارد، اما برخی از کلمات و ساختارهای مشابه می‌توانند تا حدی همان نقش را ایفا کنند (10). در زبان عربی، هفت حرف اصلی به عنوان حروف مشبه بالفعل شناخته می‌شوند که شامل: إِنَّ (همانا، بی‌گمان)؛ أَنْ (این‌که)؛ كَأَنَّ (گویى که، انگار که)؛ لَكِنَّ (اما، ولی)؛ لَيْتَ (ای کاش)؛ لَعَلَّ (شاید، امید است)؛ لَا النَّافِيَةُ لِلْجِنْسِ (نفی جنس: هیچ... نیست)

در فارسی، معادل دقیقی برای این حروف وجود ندارد، اما برخی از واژه‌ها و ساختارها کارکردی مشابه دارند. برخی از این حروف مانند «إِنَّ»، «أَنْ»، «لَيْتَ»، «لَكِنَّ» در فارسی معادل دقیق دارند، اما برخی مانند «لَا نفی جنس» مستقیماً در فارسی وجود ندارند و معادل‌های تقریبی دارند. در عربی، این حروف مبتدا را منصوب و خبر را مرفوع می‌کنند، اما در فارسی تغییر نحوی ایجاد نمی‌کنند. در فارسی، این حروف معمولاً به صورت قید یا جمله‌واره ظاهر می‌شوند، اما در عربی داخل ساختار جمله تأثیر می‌گذارند. در

^۱ مثال از دکتر طبیبیان است (← طبیبیان: ۱۶۷)

عربی، برخی از این حروف مانند «لا نفی جنس» باعث تغییر ساختاری خاصی در جمله می‌شوند که در فارسی وجود ندارد.

مثال تفاوت: عربی: کَیْتَ السَّلَامَ دَائِمٌ. (اسم منصوب، خبر مرفوع)؛

فارسی: کاش صلح همیشگی بود. (بدون تغییر اعراب) (3)

خبر «ان»

«ان» بر سر جمله اسمیه در می‌آید و خبر را به عنوان خبر خود،

مرفوع و مبتدا را به عنوان اسم خود منصوب می‌سازد:

إِنَّ الْبَرْدَ قَارِسٌ.

۱. خبر «ان» و نظایر آن

- مفرد است: کَیْتَ الاسْتِبدَادَ صَرِيعٌ.

- جمله اسمیه است: إِنَّ الْخِيَانَةَ عَاقِبَتُهَا الْعَارُ.

- جمله فعلیه است: لَعَلَّ الْمَرِيضَ يَشْفَى.

- شبه جمله است: إِنَّ فَوْقَ يَدِكَ يَدًا.

اگر معطوف اسم «ان»، پس از خبر واقع شود، رفع و نصب آن -

هر دو - جایز است: إِنَّ زَيْدًا قَائِمٌ وَسَمِيرٌ / سَمِيرًا.

۲. اگر خبر «ان»، ظرف یا مجرور باشد:

اگر اسم «ان» معرفه باشد، مقدم کردن خبر جایز است: إِنَّ فِي الدَّارِ زَيْدًا.

اگر اسم «ان» نکره‌ای باشد که نباید مبتدا شود، مقدم داشتن خبر واجب است:

إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا.

اگر اسم دارای ضمیری باشد که به خبر بر گردد، مقدم کردن خبر واجب است:

إِنَّ فِي الدَّارِ صَاحِبَهَا.

اگر اسم «ان» با «لام» ابتداء همراه باشد، مقدم کردن خبر واجب است:

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً.

۳. «لام» ابتداء - که مَرُّ حلقه نامیده - در صورتی بر سر خبر در می‌آید که خبر:

- بعد از اسم بیاید و مثبت باشد:

إِنَّ زَيْدًا لَعَالَمٌ.

- ماضی جامد باشد:

إِنَّ زَيْدًا لَنِعْمَ الرَّجُلُ.

- مضارع همراه «قد» یا بدون آن باشد:

إِنَّكَ لَتَقُولُ الْحَقَّ.

- پیش از آن ضمیر فصل باشد:

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْحَقُّ (8).

الف- حروف «ان» و «آن» در زبان فارسی با قیده‌ای تأکید همانا و مانا

و بی گمان و به راستی و به درستی برابرند:

همانا که با زال پیمان من شنیده ست شاه جهانبان من

(11)

ان مع العسر يسراً^۱

بستی به شب ره من مانا که شبروی بردی ز ره دل من مانا که

رهزنی

(رهی معیری)

ز جنگ آشتی بی گمان بهتر است

نگه کن که گاوت به چرم اندر است

قیامت است که در روزگار ما برجاست

به راستی که بلایی است آن نه بالایی

(سعدی)^۲

که گاهی بای قید ساز در اشعار از آغاز اینها حذف می‌شود:

تو را دانش و دین رهاند درست

ره رستگاری بیایدت جست

حروف «ان» در عربی گاهی عمل تأویلی دارند؛ یعنی جمله بعد از

خود را به مصدر تأویل می‌کنند:

يَعْجُبُنِي أَنَّكَ مُجْتَهِدٌ ← یعنی: يعجبني اجتهدك

^۲ این شاهد مثال از دکتر طیبیان است (طیبیان ← ۱۷۰)

^۱ آیه ۶ سوره ی شرح

در زبان فارسی حرف ربط تأویلی که این نقش را به عهده دارد؛ یعنی جمله واره‌ی بعد از آن به تأویل مصدر می‌رود:

می‌دانستم که می‌آیی ← آمدن تورا می‌دانستم.

دستی به دامن تو و دستی بر آسمان دست دگر کجاست که خاکی به سرکنم؟! (آشفته ابروانی)

یعنی: دست دیگر برای خاک بر سر کردن کجاست؟!

ب- حروف کأن و لعل (گویی، شاید) در زبان فارسی با قید یا گروه‌های قیدی ظن و تردید گویی، گویا، گویا، گفتم، مگر، شاید، باشد، گیرم، پنداری.... برابرند (1).

گلاب است گویی به جویش روان

همی شاد گردد ز بویش روان

اتونی فقالو: یا جمیل! تبدلت ابدالاً فقلت: لعلها!

گویا طلوع می‌کند از مغرب آفتاب

کاشوب در تمامی ارکان عالم است

(محتشم کاشانی)

كَاثُنُ الْيَاقُوتِ وَ الْمَرْجَانُ^۲.

گویا باور نمی‌دارند روزی داوری کاین همه قلب و دغل در

کار داور می‌کنند

(4)

نتیجه‌گیری

اعراب در زبان عربی نقش بسیار مهمی در تعیین جایگاه و نقش دستوری کلمات دارد، درحالی‌که در فارسی چنین سیستم نشانه‌گذاری وجود ندارد. تفاوت‌های بین زبان‌های اعرابی و غیر اعرابی باعث می‌شود که ترتیب واژه‌ها در فارسی اهمیت بیشتری داشته باشد، درحالی‌که در عربی تغییر ترتیب واژه‌ها بدون تغییر در نقش نحوی امکان‌پذیر است. بررسی مرفوعات در عربی و فارسی

به ما کمک می‌کند تا بفهمیم که چرا فارسی نیازی به اعراب ندارد، درحالی‌که در عربی این سیستم برای حفظ ساختار دستوری ضروری است. اعراب در عربی روشی برای نشان دادن نقش نحوی واژه‌ها در جمله است. زبان‌های دارای اعراب (مانند عربی و لاتین) از تغییرات آوایی در انتهای کلمات برای مشخص کردن نقش دستوری استفاده می‌کنند. در زبان‌هایی مانند فارسی، ترتیب کلمات اهمیت بیشتری دارد و عدم وجود اعراب باعث کاهش انعطاف‌پذیری در جمله‌بندی می‌شود. اعراب در عربی نقش مهمی در معنای جمله دارد، زیرا تغییر حرکات می‌تواند باعث تغییر فاعل، مفعول، یا حتی ماهیت جمله شود. اعراب نقش مهمی در نحو عربی دارد و به تعیین روابط نحوی کمک می‌کند. چهار نوع اعراب (رفع، نصب، جر و جزم) هرکدام در جایگاه خاصی ظاهر می‌شوند و دارای نشانه‌های مشخصی هستند. اعراب در زبان عربی از طریق نشانه‌های مشخصی ظاهر می‌شود که بسته به نوع کلمه (مفرد، جمع، فعل، اسم) متفاوت است. نشانه‌های رفع، نصب، جر و جزم هریک کاربرد خاصی دارند که شناخت آن‌ها برای فهم دقیق جملات عربی ضروری است. درک این نشانه‌ها به ما کمک می‌کند تا ارتباط میان اجزای جمله را بهتر تحلیل کنیم. زبان فارسی، برخلاف عربی، فاقد اعراب اعلانی است، به این معنا که نقش‌های نحوی کلمات از طریق تغییرات آوایی در انتهای آن‌ها مشخص نمی‌شود. در فارسی، نقش فاعل و مفعول عمدتاً از طریق ترتیب واژه‌ها و استفاده از نقش‌نمای «را» تعیین می‌شود. در عربی، اعراب موجب انعطاف‌پذیری بیشتر در ترتیب کلمات می‌شود، اما در فارسی، تغییر جایگاه واژه‌ها می‌تواند منجر به تغییر یا ابهام در معنا گردد. شناخت این تفاوت‌ها در بررسی تطبیقی فارسی و عربی اهمیت زیادی دارد و به درک بهتر ساختارهای نحوی در هر دو زبان کمک می‌کند. افعال ناقصه در عربی، گروه مشخصی از افعال

^۲ آنان مانند یاقوت و مرجان‌اند (هشام الانصاری المصری، ۱۴۰۰: ذیل ما)

^۱ یعنی نزد من آمدند و گفتندای جمیل! بشینه تغییرات فراوانی کرده است. گفتم: شاید.

هستند که معمولاً در جملات اسمیه استفاده شده و اسم مرفوع و خبر منصوب دارند. در زبان فارسی، افعال ناقصه به شکل کلاسیک عربی وجود ندارند، اما برخی از افعال ربطی، استمراری و نفی، نقش مشابهی را ایفا می‌کنند. تفاوت مهم بین این دو زبان در نحوهٔ تصریف و تأثیر آن‌ها بر ساختار جمله است: در عربی، این افعال تغییرات اعرابی ایجاد می‌کنند، اما در فارسی، نقش آن‌ها بیشتر معنایی است. در فارسی، برخلاف عربی، افعال ناقصه به صورت مستقیم بر روی مبتدا تأثیر نمی‌گذارند، بلکه تغییرات معنایی ایجاد می‌کنند. همچنین افعال قلوب در عربی دارای ساختار نحوی مشخصی هستند و معمولاً دو مفعول می‌گیرند در فارسی، افعال مشابهی وجود دارد، اما معمولاً با جمله‌های وابسته همراه هستند. ساختار مجهول در عربی برای این افعال رایج است، اما در فارسی، معادل مستقیم ندارد. در ادامه موارد انطباق فعل در عربی با فعل در فارسی بیان می‌شود:

۱- همان‌گونه که در تعریف نحویان و دستوریان (گذشته و جدید) دیدیم فعل در هر دو زبان تعریف تقریباً یکسانی دارد در واقع تفاوتی که ظاهراً به چشم می‌خورد، این است که نحویان در تعریف فعل، دارا بودن شخص را مطرح نمی‌کنند ولی در تمام کاربردهای فعل در جمله مفهوم شخص مشاهده می‌گردد.

۲- مطابقت فعل با فاعل در نحو عربی مشروط به فعلیه بودن یا اسمیه بودن جمله است یعنی اگر جمله فعلیه باشد فعل پیش از فاعل قرار می‌گیرد و باید به صورت مفرد به کار رود. اما اگر جمله اسمیه باشد فاعل علامت تشبیه و جمع را می‌پذیرد: الزیدون قاموا؛ الزیدون قاما؛ الزید قام. اما در دستور زبان فارسی که همیشه فعل آخرین رکن جمله است مطابقت یا عدم مطابقت فعل با فاعل بسته به شروطی است که پیش از این به آن‌ها اشاره شد.

۳- در دستور فارسی اگر فاعل جمع غیر عاقل باشد فعل هم به صورت مفرد و هم با شناسه جمع در جمله ظاهر می‌گردد. اما در نحو زبان عربی آنگاه که فاعل جمع غیر عاقل باشد مطابقتی نیست. یعنی فعل به صورت مفرد مؤنث به کار رود: درخت‌ها سبز شد/سبز شدند= اخضرَّت الأشجار.

۴- پیش‌تر گفته شد اگر چند کلمه‌ی همپایه و جاندار در جملات فارسی فاعل واقع شوند فعل با شناسه جمع می‌آید: حسن و محمد و حمید با هم قرآن تلاوت می‌کنند. اما در عربی بسته به آن که جمله اسمیه را به صورت اسمیه به کار ببریم یا فعلیه؛ شمار فعل متفاوت است حسنٌ و محمدٌ و حمیدٌ یَتْلُوْنَ الْقُرْآنَ معاً (فعل با ضمیر جمع) / یَتْلُو الْقُرْآنَ حسینٌ و محمدٌ و حمیدٌ معاً (فعل به صورت مفرد و ذکر فاعل پس از فعل).

۵- اگر دو یا چند کلمه‌ی همپایه‌ی غیر جاندار در نقش فاعل قرار بگیرند در دستور فارسی فعل به دو صورت به کار می‌رود: ۱- با شناسه جمع: کوه و دشت سبز می‌شوند. ۲- بدون شناسه جمع: کوه و دشت سبز می‌شود. این در حالی است که در نحو عربی اگر چند کلمه همپایه فاعل یا مبتدا واقع شوند چه جاندار باشند و چه غیر جاندار، فعل فقط به صورت مفرد و بدون ضمیر ظاهری به کار می‌رود «یخضر الجبل و الدّمن». اما با توجه به مذکر یا مؤنث بودن آن کلمات جنس فعل نیز تغییر می‌کند یعنی با کلمات همپایه‌ی مذکر، فعل به صورت مذکر و با کلمات همپایه‌ی مؤنث فعل به صورت مؤنث به کار می‌رود و اگر یکی از کلمات هم پایه مؤنث و دیگر مذکر باشد از باب تغلیب، فعل به صورت مذکر به کار می‌رود. در دستور فارسی جنس فعل همیشه مذکر است چه فاعل مؤنث باشد و چه مذکر. اما همانگونه که گفته شد در نحو عربی بسته به

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافع وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The study of comparative syntax across languages has long been a cornerstone in understanding how linguistic systems diverge and converge, particularly in cases where languages share centuries of contact and cultural overlap. Persian and Arabic, as two significant languages of the Islamic world, have been engaged in a dynamic exchange of lexical, syntactic, and rhetorical features due to prolonged interaction across historical eras. Before Islam, the Persian language influenced Arabic, while after the advent of Islam, Arabic deeply shaped Persian in vocabulary, script, and grammatical tendencies (1). Yet, the greatest visible imprint of Arabic on Persian is lexical; nevertheless, syntactic domains, especially those associated with *marfū'āt*, demonstrate structural parallels and divergences worth scholarly attention (2). The concept of *marfū'āt* in Arabic—words marked with the nominative case—contrasts sharply with Persian, where case marking through vocalic inflection is absent, and syntactic roles depend on word order and clitics such as the object marker *rā*. In Arabic, the nominative is expressed through case endings (*ḍamma*, *alif*, *wāw*), marking roles such as subject, predicate, and agent of passive verbs, whereas Persian relies instead on linear positioning and syntactic particles. This

اینکه فاعل مؤنث حقیقی باشد یا مجازی و اینکه متصل به فعل

باشد یا غیر متصل و جامد بودن یا نبودن فعل متفاوت است.

مشارکت نویسندگان

reveals that although Persian and Arabic share structural parallels, their systems of marking grammatical relations differ profoundly, necessitating a descriptive–analytical approach to highlight correspondences and distinctions. Such comparison not only illuminates how Persian survives without *i'rāb* but also reveals why Arabic relies on it as an indispensable element of syntactic stability (1).

Among the most essential areas of comparison lies in the treatment of the subject (*mubtada'*/initiator) and predicate (*khabar*/complement). In Arabic nominal sentences, the *mubtada'* is obligatorily nominative, and the *khabar* is also marked nominative, with both agreeing in gender and number. For instance, *al-mu'allim mujtahid* ("the teacher is diligent") exemplifies the syntactic obligation that *mubtada'* remains *marfū'*. Classical Persian grammarians equated this construction with the syntactic role of the *nahād* (subject), a function described variably as *masnad ilayh* or even *fā'il* (3). In Persian, the *nahād* is identified as the entity about which something is asserted, corresponding directly to the Arabic *mubtada'* (1). For example, "Hushang is kind" mirrors the Arabic *Hushang raḥīm*, where *Hushang* assumes the role of *nahād*. Similarly, Persian *khabar* corresponds to the Arabic predicate,

expressed as the *gozāreh* (predicate phrase), often realized as a verbal group. Thus, although Persian lacks case markers to signal nominative roles, structural parallels exist in their division of subject and predicate. Furthermore, Persian tolerates both definite and indefinite subjects and predicates without the strict constraints Arabic imposes on *mubtada'* definiteness, highlighting flexibility in Persian absent from Arabic's syntactic conservatism. Persian also demonstrates complex nested subject-predicate constructions, where an entire clause may serve as the predicate, resembling but not fully identical to Arabic *jumlaḥ* predicates. Classical texts in Persian further reinforce these patterns, as in *Doš didam ke malā'ek dar meykḥāneh zadand* ("last night I saw angels striking in the tavern"), which illustrates Persian's allowance of dependent relative clauses, mapping partially onto Arabic *jumal ṣilah* (4). These comparative analyses illustrate how Persian operates with more fluidity in predicate realization, whereas Arabic maintains rigid agreement and inflectional paradigms.

The concept of *fā'il* (subject of a verb) provides another fertile ground for comparison. In Arabic, *fā'il* is always nominative and directly linked to verbal action. For example, *kataba al-ṭālibu al-darsa* ("the student wrote the lesson") displays a clear nominative marking of the subject (1). Persian, by contrast, signals subjects not with case endings but with obligatory agreement between the subject and

verb, the latter bearing person/number markers in suffix form. Thus, while in Arabic subject pronouns may be implicit and recovered via inflection, Persian treats verbal endings as obligatory subject identifiers. Some Persian grammarians, such as Farshidvard, argue that personal endings themselves should be understood as subject pronouns rather than mere agreement morphemes (1). Persian further permits indefinite and correlative clauses as subjects, for instance, *har ke āmad 'emārati nosākht* ("whoever came built a mansion"), corresponding to Arabic structures introduced by *man* as a relative pronoun. These examples reveal that while Arabic adheres to explicit nominative marking and clear agreement rules, Persian relies on morphological endings within the verb, with more pragmatic latitude in subject realization. Beyond this, Persian subjects can precede or follow predicates with greater fluidity, unlike Arabic where word order interacts with case endings to preserve clarity of syntactic roles. Thus, the comparative picture shows that Arabic case inflection provides syntactic flexibility in ordering, whereas Persian word order itself is syntactically functional.

The passive construction and the notion of *nā'ib fā'il* (agent substitute) further accentuate divergences. In Arabic, transforming an active sentence into passive entails promoting the object into nominative position as *nā'ib fā'il*, as in *kutibat al-risālah* ("the letter was written"), where the object becomes nominative and verb morphology signals passivity (8). In

Persian, however, passives are built analytically using the auxiliary *šodan* (“to become”) appended to past participles, e.g., *ketāb neveshte šod* (“the book was written”). Farshidvard noted that Persian grammarians often treat this promoted constituent as *nahād* (subject), yet some argue it is more precise to call it *nā’ib fā’il*, aligning with Arabic nomenclature (1). The motivations for employing passives in both languages overlap—when the agent is unknown, irrelevant, or intentionally concealed—but the morphosyntactic strategies differ significantly. Arabic passives are embedded deeply into verbal morphology, while Persian opts for periphrastic constructions, with passive voice being stylistically marked and less common in spoken registers. Moreover, Arabic allows for more complex passive transformations involving multiple objects, while Persian often restricts itself to first-object promotion. The difference illustrates how Persian has moved away from inflectional reliance, opting instead for analytic auxiliary systems. This distinction underscores one of the central conclusions: Persian survives without inflectional case endings, while Arabic requires them to maintain syntactic relations (8).

Equally important is the treatment of incomplete verbs (*af’āl nāqiṣa*) such as *kāna* and its sisters in Arabic, which function syntactically by raising a subject in nominative position and assigning accusative case to the predicate. For example, *kāna al-ṭālib mujtahidan* (“the student was diligent”) assigns

nominative to the subject and accusative to the predicate (9). These verbs thus alter sentence structure by transforming a complete nominal sentence into an incomplete one. In Persian, there is no equivalent inflectional system; instead, copular verbs (*budan*, *šodan*, *gaštan*) or auxiliary verbs serve to connect subject and predicate, marking tense and aspect rather than case (10). Similarly, verbs of proximity (*kāda*, *’awshaka*) in Arabic parallel Persian analytic expressions like *nazdik bud* (“was near”) or *dašt ke* (“was about to”). Additionally, emphatic and quasi-verbal particles such as *inna* or *la’alla* in Arabic alter case relations, assigning accusative to subjects while keeping predicates nominative. In Persian, their equivalents manifest as adverbs or emphatic particles like *hamānā* or *guyā*, functioning semantically rather than morphologically (1, 3). This contrast highlights how Arabic employs an elaborate network of case-based modifications through defective verbs and quasi-verbs, whereas Persian addresses similar semantic functions by lexical or auxiliary means without altering syntactic case. Furthermore, in Persian literature, these functions often appear through stylistic devices: Ferdowsi’s *hamānā ke bā Zāl peymān man* demonstrates how emphatic adverbials substitute for *inna* (11), while Hafez’s verses illustrate semantic parallels to Arabic structures (4). In this light, Persian operates through syntactic simplification and rhetorical enrichment rather than inflectional complexity.

Ultimately, comparative analysis of *marfū'āt* between Arabic and Persian reveals fundamental contrasts in the role of case endings, word order, and auxiliary systems. Arabic's reliance on *i'rāb* ensures that even when word order changes, syntactic clarity is preserved, while Persian's absence of such endings forces strict reliance on word order and particles. This distinction marks Persian as more analytic, with meaning derived from linear arrangement and auxiliary constructions, while Arabic remains synthetic, embedding grammatical roles into word endings. The implications of this difference extend beyond grammar into pedagogy and translation studies, as learners must grapple with divergent strategies for expressing syntactic relations. Such investigation sheds light not only on historical language contact but also on broader typological questions regarding the evolution of case-marking systems. By scrutinizing roles such as *mubtada'*, *khavar*, *fā'il*, *nā'ib fā'il*, and the function of defective verbs, this research demonstrates that while Persian and Arabic share deep historical links and comparable syntactic categories, they actualize these categories through divergent grammatical mechanisms. The study concludes that examining these differences provides crucial insight into why Persian dispensed with case endings while Arabic continues to rely on them, affirming the centrality of *i'rāb* in Arabic's syntactic identity and the flexibility of

Persian as a language structured through word order, particles, and auxiliary strategies.

References

1. Farshidvard K. Dastur-e Mofasssal-e Emrouz bar Payeh-ye Zabanshenasi-ye Jadid (Today's Detailed Grammar Based on New Linguistics). Tehran: Sokhan; 2013.
2. Ya'qub EB. Mawsu'at al-Nahw wa al-Sarf wa al-l'rab (The Encyclopedia of Syntax, Morphology, and Grammatical Inflection). Qom: Dhawi al-Qurba; 2021.
3. Khayampur A. Dastur-e Zaban-e Farsi (Persian Grammar). Tehran: Aydin; 2021.
4. Hafez S. Divan-e Hafez (The Collected Poems of Hafez): Based on the Edition by the late Allameh Mohammad Qazvini and Dr. Ghasem Ghani. Tehran: Farabi; 2024.
5. Natel Khanlari P. Dastur-e Zaban-e Farsi (Persian Grammar). Tehran: Toos; 2017.
6. Shari'at MJ. Dastur-e Zaban-e Farsi (Persian Grammar). Tehran: Asatir; 1988.
7. Ahmadi Givi H, Anvari H. Dastur-e Zaban-e Farsi (Persian Grammar). Tehran: Fatemi; 2021.
8. Dahdah A. Sarf va Nahv-e Karbordi, ya, Farhang-e Qava'ed-e Zaban-e Arabi (Applied Morphology and Syntax, or, A Dictionary of Arabic Language Rules). Tehran: E'tesam; 2015.
9. Ibn Hisham AM. Mughni al-Labib 'an Kutub al-A'arib (The Sage's Sufficiency from the Books of Arab Grammars). Beirut: Dar al-Fikr; 1995.
10. Shamisa S. Bayan (Rhetoric). Tehran: Ferdous; 1996.
11. Ferdowsi A. Shahnameh. Qom: Ostoure-ye Panjom; 2017.